

سیاست و ترور

مجله تایم در شماره ۴ آذر ۱۳۳۴ خود نوشت "از این پس مسجد شاه تهران مکان امنی برای نخست وزیران ایران نیست." "در سال ۱۳۳۰ علی رزم آرا، نخست وزیر و یکی از لایق ترین افراد، در آنجا به دست یکی از اعضای مرتجع فداییان اسلام به قتل رسید. هفته گذشته حسین علا، نخست وزیر هفتاد و دو ساله ایران و یکی از قابل ترین جانشینان رزم آرا، برای شرکت در مجلس یادبودی وارد این مسجد شد. به هنگام ورود کفش هایش را در آورد و شروع به راه رفتن روی زمین مفروش کرد. مردی با تهریش او را متوقف کرد، رولورش را بیرون کشید و فریاد زد: 'چرا این همه روسپی در شهر وجود دارد؟' مرد ریشو یک تیر شلیک کرد، ولی یکی از محافظان علا، با سرعت انتقال، به موقع زیر بازوی او زد و گلوله به خطا رفت. زمانی که محافظان با مهاجم کلنچار می رفتند او یکی از دستانش را آزاد کرد و توانست پیش از آنکه او را کشان کشان ببرند با رولور ضربه‌ای به پشت سر علا بزند."^۱

یافتن یادداشت‌هایی در جیب این مهاجم باعث پیدا کردن دیگر اعضای فداییان اسلام، از جمله رهبر آن گروه، سید مجتبی نواب صفوی شد. این به اصطلاح اعدام انقلابی علا، نخست وزیر، در شمار یک رشته ترورها و تلاش برای ترورها بود که فداییان در آغاز کار خود در اوائل دهه ۱۳۲۰ شروع کردند. البته این آخرین تلاش آنها نبود، هر چند با اعدام نواب صفوی در دی ۱۳۳۴ این

1. *Time Magazine*, November 28, 1955.

قتل‌ها تا سال ۱۳۴۲ متوقف شد، یعنی تا زمانی که فداییان با جنبش خمینی در قالب هیئت مؤتلفه اسلامی متحد شدند. پس از پیروزی خمینی در سال ۱۳۵۷، حجت‌الاسلام صادق خلخالی، یکی از میدان وی، که به "قاضی قاتل" مشهور بود، ریاست فداییان را به عهده گرفت. همان گونه که اعضای این گروه پس از پیروزی انقلاب اسلامی فاش کردند، فداییان از اوائل دهه ۱۳۲۰ مناسباتی نزدیک نه تنها با خمینی و پیروانش بلکه همچنین با علمای سنتی داشتند و برای "ترورهای اسلامی" یا آن گونه که گاهی گفته‌اند "اعدام‌های انقلابی" از آنها فتوا می‌گرفتند.^۲

اطلاعات مربوط به شیوه کار فداییان برگرفته از اظهارات و نوشته‌های آنان درباره اعتقادات و فعالیت‌های خودشان، تحقیقات رسمی درباره ترورها، و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، خاطرات اعضای بازمانده، به‌ویژه محمد عبد خدایی، است که نخست در چهارده‌سالگی عضو این گروه شد و در سال ۱۳۳۱، در هفده سالگی، از او خواستند حسین فاطمی را، که بعدها وزیر امور خارجه مصدق شد، ترور کند. فداییان هر چند بضاعت ذهنی چندانی نداشتند مطالب به ظاهر پیچیده درباره ارتداد، افساد فی الارض، محاربه با خدا و اسلام و ارتکاب قتل را به تقلید از علما اما با آرایش کم تر بیان می‌کردند.

اغلب آنها اصرار داشتند پیش از اقدام به ترور از مجتهدی مرجع تقلید فتوایی مذهبی بگیرند. فداییان نخستین گروهی بودند که در دوره پس از جنگ جهانی دوم خواستار برقراری دولتی اسلامی در ایران شدند و در این راه تلاش کردند، و نخستین کسانی بودند که از ترور به عنوان روشی سیاسی استفاده کردند. آنها نخستین قربانی خود احمد کسروی، تاریخ‌نویس، را در سال ۱۳۲۵ بر

سیاست و ترور ۶۷۵

اساس انگیزه مذهبی ترور کردند. ترورهای بعدی آنها و نیز تلاش‌هایی که برای ترور افراد بین سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۴ انجام دادند- در این سال‌ها دو نخست وزیر و یک وزیر فرهنگ کشته و یک نخست وزیر و یک وزیر امور خارجه زخمی شدند- بیشتر جنبه سیاسی داشت هر چند برای توجیه آنها دلایل مذهبی ارائه دادند. در دهه ۱۳۴۰ فداییان نخست وزیر دیگری را به قتل رساندند و کوشیدند شاه را هم ترور کنند و این بار، و از آن پس، کار آنها با همکاری جنبش‌های وابسته به خمینی بود.^۳

استعفا و تبعید رضاشاه باعث شد دست قدرت‌های مذهبی که در دوره پادشاهی وی کنترل می‌شدند، باز گذاشته شود و از جمله آن قدرت‌ها روحانیان قم، مشهد، تهران و دو شهر مهم و مقدس شیعه در عراق یعنی نجف و کربلا بودند. این وضع باعث شد گروه‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌های اسلامی مثل قارچ در سراسر کشور سبز شوند. قاعده این بود که هر یک از این گروه‌ها به یک یا چند مرجع تقلید وابسته بودند که برخی از آنها مانند آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی، حاج حسین قمی، محمد تقی خوانساری و سید صدرالدین صدر (پدر موسی صدر) فعالیت سیاسی را تشویق می‌کردند.^۴ مجتهدان دیگری که از میان آنها آیت‌الله عظاما محمد حسین بروجردی از همه بانفوذتر بود، از مداخله روحانیان در سیاست حمایت نمی‌کردند. بروجردی سرنوشت استادان خود - آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله نائینی - را به شاگرائش یادآوری می‌کرد، درگیری آنها در انقلاب مشروطه ۱۲۸۵ و ماجراهای پس از آن به سیاست ضد روحانی دوران

3. Amir Ferdows. "Khomeini and Fadaiyan's Society and Politics," in *International Journal of Middle East Studies*, 15:2 (May 1983), pp. 241-257.

۴. محمد مهدی عبد خدایی، عضو فداییان اسلام و فرزند آیت‌الله شیخ غلامحسین تبریزی:

<http://www.kayhannews.com/810326/other3.htm#307>

پهلوی انجامید. او توصیه می‌کرد که روحانی اگر به امور اخلاقی و آموزشی خود پردازد بهتر می‌تواند به اسلام خدمت کند. به هر حال، تمام روحانیان در مورد هدفی مشترک با هم توافق داشتند: برقراری مجدد آبروی اسلام و پاک کردن کشور و دولت از اندیشه‌های اسلام‌ستیز، به‌ویژه کمونیسم و بهایی‌گری.

کمونیسم بیش از همه نوعی گمراهی به شمار می‌آمد. از دید روحانیان، کمونیسم به منزله بیرون رفتن از حوزه خدایپرستی بود و لیاقت آن را نداشت که فقط به خاطر دلایلی که عنوان می‌کرد مورد بحث قرار گیرد. افزون بر این، گفتگوی روشنفکرانه درباره کمونیسم عملی نبود زیرا اغلب فعالان اسلام‌گرا با ایدئولوژی‌های سوسیالیست، به‌ویژه با مارکسیسم-لنینیسم، آشنا نبودند. بنابراین از کمونیست‌ها به عنوان افراد خدانشناس، ماده‌گرا و بی‌اخلاق انتقاد می‌کردند که این صفت آخری بر اساس بی‌قیدی آنها در امور جنسی به آنها نسبت داده می‌شد، و همچنین آنها را ستون پنجم شوروی به شمار می‌آوردند. در نتیجه اسلام‌گرایان و دولت در مورد سیاست رویارویی با تهدید کمونیسم تفاهم داشتند.

بهایی‌گری موضوعی متفاوت بود. در نیمه سده نوزدهم که این مسلک از دل مذهب شیعه سر برآورد، آن را گرایشی ارتدادی دانستند که لازم بود سرکوب شود ولی مقابله با آن باید به شکلی منطقی و بر اساس استدلال‌های هستی‌شناختی و معادشناختی صورت می‌گرفت. با وجود فشاری که علما و دولت قاجار بر این فرقه وارد آوردند، بهایی‌گری رشد و سرانجام راه خود را به خارج از ایران در اروپا و فلسطین باز کرد و نخستین مرکز خود را در خارج از ایران در فلسطین پی نهاد. در دوره رضاشاه به طور کلی از بهایی‌ها حمایت می‌شد، ولی پس از

سیاست و ترور ۶۷۷

نابودی اقتدار این پادشاه، جامعه دینی حملات خود را به آنها، این بار نه تنها به دلیل مذهب بلکه همچنین بر اساس دلایل سیاسی، شروع و بهایی‌ها را به خدمت به منافع نیروهای بیگانه متهم کرد - خدمت به منافع روسیه تا پیش از انقلاب بلشویکی، خدمت به منافع انگلستان پس از انقلاب بلشویکی و خدمت به منافع اسرائیل از سال ۱۳۲۷ به بعد.^۵ به طور کلی، روحانیان ارتباط اولیه و تنگاتنگ موجود بین شیعه‌گری و بهایی‌گری را انکار کردند؛ در مقابل گفتمانی نو به وجود آمد که در آن بهایی‌ها به عنوان فرقه ای بی‌ارتباط با ایران و اسلام و بیگانه با آنها مطرح شدند. در این دوره مبارزه با بهایی‌گری نه تنها بر اساس موازین اسلام بلکه به دلایل ملی‌گرایانه هم لازم به شمار می‌آمد. روند تحول و تکامل از دین به سیاست اسلام‌گرایان افراطی را تقویت کرد و علمای سنتی و حتی آن گروهی از میان آنها را که کاری به کار بهایی‌گری و کمونیسم نداشتند، در مورد اغلب مسائل سیاسی در موضعی دفاعی قرار داد.

در این فرایند تغییر، خشن‌ترین گروه فداییان اسلام بودند که در آغاز در واکنش به نوشته‌های انتقادی و ضد شیعه احمد کسروی سازمان یافتند. فداییان را، که کانون اولیه اسلام سیاسی در ایران اواسط قرن بیستم بودند، چند هوادار پرشور رهبری می‌کردند و گاهی علما و مراجع تقلید، با اکراه، به آنها یاری می‌رساندند. سید مجتبی نواب صفوی، رهبر فداییان، مرد جوانی بود که وقتی برای مقابله با کسروی از نجف به ایران اعزام شد فقط یک سال در آنجا آموزش دینی رسمی دیده بود. او به هر حال تماسی نزدیک با روح‌الله خمینی داشت که در آن زمان مجتهدی میانسال در قم بود و نگران مسائل اسلام در ایران، جامعه‌ای

۵. محمد توکلی طرقي، "بهایی‌سنجی و اسلام‌گرایی" / *ایران نامه*، بهار و پاییز ۲۰۰۱، شماره ۱۹، صص ۱، ۲.

۶. همان.

که به اعتقاد وی از تعالیم پیامبر منحرف شده بود. خمینی تازه از نگارش کشف‌الاسرار فارغ شده بود، رساله‌ای که وی در سال ۱۳۲۳ به صورت گمنام منتشر کرده و در آن از سکولاریسم غرب که رسماً کلیسا و دولت را از هم جدا کرده بود و همچنین از سکولاریسم بالفعل جوامع مسلمان، به ویژه ایران از زمان انقلاب مشروطه، که در آن اسلام به رسمیت شناخته شده بود ولی مسجد به تدریج به حاشیه رانده شده بود، انتقاد می‌کرد. خمینی مدعی بود که فرمانروایی رضاشاه نمونه بارز سکولاریسم بالفعل بود. در حالی که در قانون اساسی بندی وجود داشت که به صراحت می‌گفت قوانین باید با قانون شریعت اسلامی مطابقت داشته باشند و شورایی از علما برای تضمین این حکم قید شده بود، ولی این بند در عمل هرگز رعایت نشد. طرفه این که جامعه لیبرال‌تر دوره پس از رضاشاه موقعیتی را برای ایجاد دولتی اسلامی فراهم آورد که از آن خمینی و نواب صفوی با مهارت برای حفظ منافع خود استفاده کردند.

کشف‌الاسرار، به انجیل فداییان بدل شد، الگویی که نواب اعلامیه‌های سال ۱۳۲۴ خود را بر اساس آن تدوین و آن را در پاییز ۱۳۲۹ با عنوان کتاب راهنمای حقایق منتشر کرد. در کتاب خمینی هم مانند کتاب نواب قانونگذاری در دایره عمل پروردگار است و اسلام به عنوان دین کامل، نهایی و تغییرناپذیر کامل‌ترین و جامع‌ترین قوانین ابدی و جهانی را در بر دارد. دولت، که در این مرحله الزاماً متشکل از علما نیست، باید تحت رهبری آنها باشد و مجلس هم باید از فقها تشکیل شود که توانایی درک احکام پروردگار را دارند و از نظر اخلاقی و احساسی هم نقصی ندارند و قادرند فردی را که برای سلطنت مناسب است برگزینند و بر اعمال دولت نظارت داشته باشند. فداییان در این زمینه به صراحت سخن می‌گفتند و صغری و کبری نمی‌چیدند: "این آقایان (نمایندگان مجلس) باید بفهمند که مجلس قانون وضع نمی‌کند و فقط مجلسی اسلامی و ملی است و

نمایندگان آن فقط حق دارند به منظور یافتن بهترین راه اجرای قانون مقدس خداوند با هم مشورت کنند... "عدالت خمینی هم از شریعت نشأت می گرفت. قانونی که انسان وضع کند نادرست و بی فایده است. دیه، قصاص، حدود و تعزیرات، بنا به تعریف شریعت، اساس عدالت مدنی را تشکیل می دهند و اگر از آنها در جوامع استفاده شود جرم و جنایت فوری از میان می رود. نواب نوشت: "زندان های مدرن کاخ های رؤیایی جنایتکارانند." "قوانین مجازات اسلامی باید دقیقاً اجرا شود، دست دزدان را باید قطع کنند، زناکاران را باید در ملأ عام تازیانه بزنند و هر کسی که جرمی مرتکب شود باید بنا به نص مقدس اسلام مجازات شود. فقط در آن حالت است که جرم و فساد نابود می شود."^۷

در دوران اشغال متفقین قدرت علما در حد چشمگیری افزایش یافت. بسیاری از علمایی که رضاشاه آنها را تبعید کرده یا به اراده خود مهاجرت کرده بودند در این دوره به ایران بازگشتند. رضاشاه سینه زنی و قمه زنی در عزای شهادت امام حسین را ممنوع کرد ولی در این دوره با وجود نگرانی مدرنیست ها این اعمال از سر گرفته شد. کسروی در مخالفت با این کارها کتابی با نام شیعی گری منتشر کرد و عنوان این کتاب اشاره ای ضمنی به این بود که مذهب شیعه نوعی کسب و کار است، و کسروی در آن کتاب این "رفتار غیرانسانی و عاری از تمدن" را به این عنوان که "جز خرافه پرستی خفت بار" نیست، به باد انتقاد گرفت. علما علیه او قد برافراشتند. خمینی، با وارد آوردن اتهام ارتداد به کسروی، از دولت خواست نسخه های این کتاب را بسوزانند. "او مفسد فی الارض است و باید در ملأ عام به دار آویخته شود."^۸ کسروی حاضر نبود تسلیم شود.

۷. آیت الله خمینی، کشف الاسرار، تهران ۱۳۲۳، صص. ۲۹۲-۱۸۴؛ نواب صفوی، راهنمای حقایق، تهران ۱۳۲۹، صص. ۵۵-۲۵.

۸. آیت الله خمینی، کشف الاسرار، پیشین، صص. ۱۰۵-۱۰۴.

در سال ۱۳۲۳ حاج حسین قمی، یکی از بزرگان شیعه که رضاشاه او را تبعید کرده بود، از عراق به ایران برگشت و اعلام کرد بازگشته است تا با کمک اسلام اعتبار تازه‌ای به جامعه و مدارس ببخشد و با نفوذ شرارت‌بار کمونیسم مبارزه کند. علی سهیلی برای آرام کردن این آیت‌الله نهایت تلاش خود را کرد و به او اطمینان داد که دولت، بنا به خواسته وی، متعرض حجاب نمی‌شود، وجوه وقف را به آنچه احکام مذهبی تعیین کرده‌اند اختصاص می‌دهد، مدارس پسران و دختران را از هم جدا و بقاع مطهره را تعمیر می‌کند.^۹ کسروی با انزجار نوشت "تو گویی آقا قهرمان استالینگراد بوده و از جنگ فیروزمندانه باز می‌گردد که رادیوی ایران بدینسان خودکشی می‌کند و راه را برای او باز می‌کند. کسی نپرسید آمدن و رفتن یک مجتهد چه تواند بود و چه سودی از آن برای مردم بدبخت به دست تواند آمد که رادیوی ایران تا این اندازه به آن می‌پردازد؟" "آری آمدن آن آقا یک سود توانستی داشت و آن اینکه حاجی‌های مقدس و مشهدی‌های نمازخوان بازار که در این چند سال جنگ فرصت یافته با انبارداری و گرانفروشی هزاران خانواده را دچار بدبختی گردانیده، ... و خود میلیون‌ها پول اندوخته بودند، به نزد آقا شتابند و با پرداختن سهم امام و رد مظالم به یکبار خود را پاک گردانند... و بدینسان خود را دل‌آسوده گردانیدند."^{۱۰} کسروی رهبران دولت - "ساعدها، هژیرها و صدرها" - را بازخواست می‌کند: "کوشش شما به چیرگی ملایان و بازگشت زنجیرزنی و قمه‌زنی و مانند اینها چه رازی داشته؟ گرفتم که شما دین می‌دارید، مگر اینها دین است؟"^{۱۱}

9. Hamid Ahmadi, "The Cold War and Political Islamic Fundamentalism", *Iranshenasi* XIII: 3, p. 572.

۱۰. همان، ص. ۵۷۰.

۱۱. همان.

سیاست و ترور ۶۸۱

فقط دولت نبود که برای همراهی با علما تلاش می‌کرد، شاه هم می‌کوشید پشتیبان دین باشد. روحانیان پدرش را به اسلام‌ستیزی متهم می‌کردند و به این که سازمان اسلام را در کشور از میان برده است و به گفته پاره‌ای از مجتهدان کار او بدتر از کار آتاتورک در ترکیه بود. شاه با بردباری اعتراض می‌کرد و می‌گفت: "پدرم بسیار دیندار بود، البته شاید نه به اندازه من ولی به هر حال عمیقاً دیندار بود."^{۱۲} شاه می‌خواست نشان دهد که معتقد و مؤمن است ولی این کار برای او از پدرش دشوارتر بود. رضاشاه فردی معمولی از میان توده مردم بود. اما شاه گذشته‌ای دیگر داشت. از نظر سلوک، دیدگاه، ایدئولوژی و رفتار متفاوت بود. برخلاف باور خودش که مسلمانی معتقد است، او به معنای مورد نظر علما مسلمانی از این دست نبود. او به استقلال و فارغ از آن‌ها به معتقدات مذهبی خود رسیده بود و علما هم این را می‌دانستند. آنها دست شاه را خوانده بودند و نسبت به او سوءظن داشتند، هر چند از دید اغلب روحانیان حکومت پادشاهی هنوز هم شکل بهتری از حکومت بود.

محسن صدر یکی از شیعه‌های واقعی، در روز ۲۳ خرداد ۱۳۲۴، یک روز پس از رسیدن به مقام نخست وزیری، به وزیر دادگستری خود دستور داد علیه کسروی اعلام جرم کند. روز بعد، محمد صادق طباطبایی، رئیس مجلس، که او هم یکی از شیعه‌های پر و پا قرص بود، کسروی را به توهین به اسلام متهم کرد و در نامه‌ای به وزیر دادگستری او هم خواستار اعلام جرم علیه کسروی شد. قاضی شرع هم بنا به تقاضای دادگاه مدنی اتهام کسروی را تأیید کرد. چند ماه طول کشید تا کسروی را به دادگاه بردند و در این فاصله صدر از نخست وزیری برکنار و احمد قوام نخست وزیر شد. در این میان کتاب‌های کسروی را به نجف

۱۲. مصاحبه درباره پاسخ به تاریخ، مصر، ۲۹ مه ۱۹۸۰.

بردند تا رأی علما را درباره آنها جويا شوند. از نظر برخی از علما کسروی مرتد بود. نواب صفوی را برای مقابله با کسروی به تهران فرستادند. در تهران او از آیت الله شاه‌آبادی، معلم خمینی، حکمی گرفت که ارتداد کسروی را تأیید می کرد. سپس نواب صفوی، به گفته محمد مهدی عبدخدایی، به مناظره‌ای با کسروی پرداخت و بعد از آن به این نتیجه رسید که کسروی قابل اصلاح نیست. او در خیابان به کسروی شلیک و او را زخمی کرد. نواب را دستگیر کردند و او مدتی را در زندان گذراند و در آنجا تصمیم گرفت سازمانی را برای پیشبرد احکام اسلام پی‌ریزی کند. این سازمان فداییان اسلام نام گرفت زیرا آن گونه که نواب به گروهی از پیروانش توضیح داد: "حضرت سیدالشهدا را خواب دیدم که بازوبندی به دست من بستند که روی آن نوشته بود 'فدایی اسلام'"^{۱۳} اعضای این سازمان جدید به اتفاق آرا به قتل کسروی رأی دادند. در روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۴، کسروی همان گونه که به او دستور داده بودند خود را به شعبه ۷ دادگاه تهران معرفی کرد. دو برادر، که هر دو از اعضای فداییان اسلام بودند، او و دستیارش را در آنجا کشتند.

ترور کسروی آغاز رویه فجیعی بود که چند دهه ادامه یافت. طی چند سال بعدی فداییان اسلام هژیر، نخست وزیر، رزم‌آرا، نخست وزیر، زنگنه، وزیر فرهنگ، و حسنعلی منصور، نخست وزیر را به قتل رساندند و تلاش آنها برای ترور حسین فاطمی، وزیر امور خارجه، حسین علا، نخست وزیر، و احتمالاً دو بار برای ترور شاه، نافرجام ماند. آنها فرهنگ خشونت را وارد دنیای سیاست پس از جنگ ایران کردند که همواره در پس مباحثات سیاسی و ایدئولوژیکی پنهان

۱۳. نگاه کنید به:

<http://www.navabsafavi.com/shahid-navvab-fadaeean/default.htm>

همچنین نگاه کنید به عبدخدایی، پیشین.

سیاست و ترور ۶۸۳

بود، اظهار نظرها و تصمیمات دولتیان و سیاستمدارانی که با آنها هم سوئی می‌کردند هم آنها را تقویت می‌کرد، این اظهار نظرها از زمان روی کار آمدن دولت صدر در ۱۳۲۴ آغاز شد و دست کم تا سال ۱۳۳۴، پس از منازعات مربوط به ملی کردن نفت، ادامه یافت.

در پی ترور کسروی علما او را مهدورالدم اعلام کردند و بر اساس آن برای آزاد کردن قاتلان وی به دولت فشار آوردند. خواسته آن‌ها در هیئت دولت به بحث گذاشته شد و به گفته ایرج اسکندری، عضو حزب توده که در آن جلسه حاضر بود، عبدالحسین هژیر، وزیر دارایی، قتل کسروی را مطابق با نظریه فقهی ارتداد دانست.^{۱۴} در برابر، اللهیار صالح، وزیر دادگستری، با این نظر مخالفت کرد، اما دیری نگذشت که قوام کابینه خود را ترمیم کرد و علی‌اکبر موسوی‌زاده را به مقام وزارت دادگستری گماشت و او قاتلان را آزاد کرد. طرفه اینکه خود هژیر قربانی بعدی فداییان بود. هژیر در اواخر بهار ۱۳۲۷ نخست وزیر شد ولی ظولی نکشید که در پی انتقادات جنجالی علما، به ویژه آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی، ناگزیر به استعفا شد.^{۱۵} پس از آن هژیر به سمت وزیر دربار منصوب شد. اما فداییان به هر حال تصمیم گرفتند که هژیر باید از صحنه سیاست حذف شود. در ۲۲ آبان ۱۳۲۸ سید حسین امامی همکار نواب صفوی در مسجد سپهسالار به هژیر شلیک کرد و او روز بعد درگذشت. امامی توضیح داد که به این نتیجه

۱۴. خاطرات ایرج اسکندری، مصاحبه با بابک امیر خسروی و فریدون آذرنور (حزب دموکراتیک مدرن ایران، ۱۳۶۶)، بخش ۱، صص. ۱۵۷-۱۵۶؛ همچنین به نقل از:

Hamid Ahmadi, Op.cit, p. 589.

۱۵. روزشمار، ۱: ۴۱۵-۴۱۶.

رسیده بود که هژیر فرد خطرناکی است و در نتیجه تصمیم گرفت او را اعدام کند.^{۱۶}

پس از هژیر در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ حاج علی رزم‌آرا ترور شد. خلیل طماسبی، مردی که رزم‌آرا را کشت، نجار و یکی از سرسپردگان نواب صفوی بود. او مدعی بود برای گرفتن انتقام اسلام و ایران رزم‌آرا را کشته است. "بدانید کسی که شخصی را تشخیص داد خائن به این مملکت بوده، ترس از کشته شدن نخواهد داشت، چرا؟ مطابق وعده حضرت پروردگار کسانی که در راه خدا جهاد کنند و بکشند دشمنان خدا را و کشته شوند، آنها زنده‌اند و در بهشت روزی می‌خورند. بله ما شیعه هستیم و معتقد به این حقایق هستیم." "رزم‌آرا شخصی بود که در دوران ستاد ارتش که در رأس ستاد ارتش قرار گرفته بود قضیه جنگ آذربایجان را به وجود آورد: رزم‌آرا کسی بود که یک مشت مسلمان را وادار به جدال کرده و در دوران نخست وزیری خود برخلاف عقیده ملت و برخلاف قوانین خدایی ملت ایران را در حضور دولت اروپا بلکه دولت پست خواه عبارت از روس یا انگلیس یا امریکا باشد، [یا] هر کسی که تجاوز از حقایق اسلام کردند، در مقابل این گونه اشخاص آبروی شش هزار ساله ملت ایران را بریزد و بگوید ملت ایران قادر به ساختن لوله‌نگ نیستند، و یک کارخانه سیمان را نمی‌توانند اداره کنند.... من چون تشخیص دادم رزم‌آرا مردی خائن و وطن فروش بود، در صدد برآمدم تا او را، شرش را از سر یک عده مسلمان کوتاه کنم."^{۱۷}

۱۶. همان: ۱:۴۲۷

۱۷. از جلسه دوم بازجویی خلیل طماسبی، ۱۸ مارس ۱۹۵۱، به نقل از محمد ترکمان، *اسرار قتل رزم‌آرا*، پیشین، صص. ۱۳۹-۱۳۷.

نواب به طهماسبی که در زندان بود نامه‌ای نوشت و در آن او را به مقاومت و کنار گذاشتن ساختارها و رویه‌های دولت تشویق کرد. "برادر عزیزم خلیل‌الله، وظایف دینی خود را فراموش ننموده ما هم به تکلیف خدا به یاری خدا عمل می‌کنیم. شهوات دنیاپرستان برای استفاده‌های سیاسی شوم جوش آمده فلذا اجرای احکام اسلام را طبق کتاب به خاطر داشته باشید و وکیل برای خود قبول نکنید و حاضر به این حرف‌ها نشوید زیرا این کار مؤثر دانستن غیرخدا و شرک است، شما به خدا نزدیک‌تر شده‌اید، مواظب باشید دور نشوید." ^{۱۸} وقتی از خود نواب بازجویی کردند موعظه کرد که: "حکومت‌های جاریه وقتی حکومتشان قانونی است و حق مداخله در امور ملت مسلمان ایران را داشته و دارند که مجری احکام اسلام باشند و به دلایل مذکور خود چون از مجرای صریح و صحیح قانون منحرف شده‌اند حکومت و اعمالشان به هیچ وجه قانونی نبوده حق هیچگونه دخالت در امور ملت مسلمان ایران ندارند." ^{۱۹} او گفت طهماسبی همان کاری را کرد که جبهه ملی و مردم می‌خواستند، و این همان چیزی بود که خداوند هم مقرر داشته بود. او به مقالات جبهه ملی در روزنامه‌ها و همچنین سخنرانی‌های صریح مصدق در مجلس شانزدهم اشاره کرد و اظهار داشت با عباراتی روشن تشویق به قتل رزم‌آرا می‌کردند. بعدها و پس از آنکه در سال ۱۳۳۴ یکی از اعضای گروه فداییان به حسین علاء سؤ‌قصد کرد، این اتهامات به شکلی مشخص‌تر در حضور اعضای جبهه ملی عنوان شد. ^{۲۰}

طهماسبی در ۲۴ آبان ۱۳۳۱ به موجب لایحه‌ای مورد تأیید مصدق و هیئت دولت او که به تصویب مجلس رسید، آزاد شد. نواب صفوی، مرشد طهماسبی،

۱۸. همان، ص. ۱۴۹.

۱۹. همان، ص. ۲۸۶.

۲۰. صص، ۲۸۹-۲۸۶.

هم با فشار دولت در بهمن ۱۳۳۱ از زندان خلاص شد و تلفیق سیاست و قانون نوعی میراث شرارت‌بار برای عدالت به جا گذاشت. با وجود تمکین رسمی در برابر فداییان، اعضای این گروه به هنگام ملی شدن نفت مناسباتی پیچیده با مصدق داشتند. مصدق هم از نظر سیاسی و هم از نظر فرهنگی سکولار بود. نواب و پیروانش در پی حکومتی اسلامی بودند. آنها در مورد ملی کردن نفت با مصدق همکاری کردند ولی در تمام زمینه‌های دیگر با وی مخالفت می‌کردند. نواب تصور می‌کرد سیاست "موازنه منفی" مصدق در دهه ۱۳۲۰ نادرست و بی‌ثمر بود. به گفته عبدخدایی، نواب صفوی معتقد بود "مصدق این سیاست را از مرحوم حسن مدرس آموخت، بی آنکه توجه کند تضادی که در هنگام طرح این سیاست، بین روس و انگلیس بر سر منافعشان در ایران وجود داشت، در زمان او میان آمریکا و انگلیس وجود نداشت. او که درک و شناخت کافی از جغرافیای سیاسی جهان پس از جنگ دوم جهانی نداشت، متوجه نبود که آمریکا و انگلیس به توافق‌های لازم رسیده‌اند و دیگر تضادی بین آنها وجود ندارد، مصدق در واقع در دهه‌های ۱۲۹۰ و ۱۳۰۰ زندگی می‌کرد و از اوضاع دهه ۱۳۳۰ خبر نداشت. ... در حالی که نواب صفوی [و خمینی]، اصالتاً هر دولت بیگانه‌ای را نفی می‌کرد.^{۲۱} فداییان مناسباتی بسیار نزدیک‌تر با آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی داشتند تا با مصدق. در واقع مهدی عبدخدایی، مرید نواب، که در آن هنگام فقط ۱۷ سال داشت، حسین فاطمی، پیرو مصدق و وزیر امور خارجه او در آینده را، در ۲۵ بهمن ۱۳۳۰، و به هنگامی که وی در مراسم پنجمین سالگرد ترور محمد مسعود، در ستایش وی سخنرانی می‌کرد، هدف گلوله قرار داد و زخمی کرد. محمد مسعود را یکی از اعضای حزب توده به قتل رساند. نواب

۲۱. عبدخدایی، پیشین. این تحلیلی بسیار زیرکانه است: احتمال دارد عبدخدایی آنچه را در دوران انقلاب فرا گرفته است پس از مرگ مرشدش، نواب صفوی، به وی نسبت می‌دهد.

سیاست و ترور ۶۸۷

فرمان قتل فاطمی را از زندان صادر کرد و توجیه او بر اساس این ادعا بود که فاطمی رابط بین مصدق و شاه بود. "به هنگام رخدادهای ۳۰ تیر ۱۳۳۱، فاطمی در بیمارستان بود و نمی توانست نقش رابط بین مصدق و شاه را بازی کند. دوستان ما به این نتیجه رسیدند که سرکوب جنبش ملی و حفظ شهید نواب صفوی و شهید خلیل طهماسبی در زندان از پیامدهای این رابطه نامیمون بود. آنها چنین استدلال می کردند که با حذف فاطمی انقلابیان شانس بیشتری دارند. حق با آنها بود. پس از ترور فاطمی رابطه مصدق و دربار به طرز فاحشی محدود شد و نواب و طهماسبی هم آزاد شدند."^{۲۲} هرچند این گفته ها به احتمال زیاد بی پایه است، به هر حال روشنگر اولویت های فداییان اسلام است. آنها اگرچه نگران استعمار و مناسبات شرق و غرب هم بودند، ولی مهم ترین هدفشان این بود که سکولاریسم را شکست دهند.

سوء قصد به جان علاء، نخست وزیر، در سال ۱۳۳۴ باعث شد که پرونده های راکد فداییان در شهربانی به جریان بیفتد. در حین پژوهش ها و بازجویی ها پای کسانی در جبهه ملی و سازمان های دیگر نیز به میان کشیده شد. اما شمار کیفرخواست ها محدود بود. چهار تن از اعضای رده بالای فداییان، از جمله نواب صفوی و خلیل طهماسبی، محاکمه و به مرگ محکوم و اعدام شدند. پس از مرگ نواب، عملیات سازمان فداییان متوقف شد تا اینکه در دهه ۱۳۴۰ در مبارزه خمینی ادغام شد.

در ۲۸ اسفند ۱۳۴۰ سفارت ایالات متحده در تهران یادداشت شماره ۴۲۳ را به وزارت امور خارجه ایران ارسال داشت که در آن آمده بود ایالات متحده با

۲۲. عبد خدایی، پیشین.

تمدید مأموریت هیئت مستشاران نظامی ایالات متحده برای یک سال دیگر موافقت می‌کند. این یادداشتی عادی بود که از زمان عقد قرارداد ۵ آذر ۱۳۲۲ در مورد اعزام این هیئت‌ها هر سال تکرار می‌شد. اما در این یادداشت درخواست‌هایی جدید عنوان شده بود. "قرار و مدارهای فعلی به حد کافی مسائل وضعیت اعضای هیئت مستشاران ایالات متحده را در ایران روشن نمی‌کند." برای اصلاح این مسئله در این یادداشت پیشنهاد شده بود "این کارمندان باید از مزایا و مصونیت‌های خاص اعضای اداری و فنی در مقابله‌نامه پیوست به قانون کنفرانس سازمان ملل در مورد مرادوات و مصونیت‌های دیپلماتیک که در ۲۹ فروردین ۱۳۴۰ در وین به امضا رسیده است، برخوردار شوند..." در این یادداشت عنوان شده بود که کارمندان عالی‌رتبه همان موقعیت "کارگزاران دیپلماتیک" را داشته باشند که در سند وین آمده است. همچنین در این یادداشت آمده بود که "برای حفظ انسجام امور اداری" اصل یادشده باید "در مورد تمام کارمندان نظامی یا غیرنظامی وزارت دفاع ایالات متحده و خانواده‌های آنها که حضورشان در ایران مورد تأیید دولت شاهنشاهی است، اعمال شود."^{۲۳}

این درخواست دولت ایران را با مشکلی بزرگ روبرو کرد. این پیشنهاد که رنگ و بوی "کاپیتولاسیون" داشت، نظامی فرا سرزمینی بود که خاطره مناسب استعماری را در اذهان زنده می‌کرد و ایرانیان نسبت به آن بسیار حساس بودند. "کاپیتولاسیون" نماد سرافکنندگی بود، حکایت از ضعف و بردگی داشت. نخستین بار سلیمان قانونی، پادشاه مقتدر عثمانی به دلیل شالوده‌های دینی و قانونی و تفاوت‌هایی که بین رویه قضایی مسیحیان و مسلمانان وجود داشت، با

۲۳. هیئت مستشاران نظامی ایالات متحده در ایران (۲)، اسناد لائنه جاسوسی ایالات متحده، دانشجویان خط امام،

فرانسوای اول، پادشاه فرانسه، قراردادی بست که به موجب آن چنین حقوقی را برای اتباع فرانسوی پذیرفت. در ایران کاپیتولاسیون در پی قرارداد ترکمانچای (۱۲۰۶) برقرار شد. در سال ۱۲۳۷ ایران، پس از آنکه در افغانستان از انگلستان شکست خورد، این امتیاز را برای اتباع انگلیسی و پس از آن برای اتباع فرانسوی و چند کشور اروپایی هم قائل شد. دولت جدید شوروی در سال ۱۳۰۰ این امتیاز را لغو و رضاشاه آن را در سال ۱۳۰۷ باطل اعلام کرد. ایرانیان هرگز این اصطلاح و این فکر را دست کم نگرفته‌اند.

طبیعی بود که دولت زیر بار این پیشنهاد نرود. امینی، که در دوران تصدی وی این پیشنهاد مطرح شده بود، هیچ اقدامی در مورد آن نکرد. علم، پس از روی کار آمدن در تیر ۱۳۴۱، کاملاً از حساسیت سیاسی درخواست ایالات متحده آگاه بود و کوشید تا سر حد ممکن رسیدگی به آن را عقب اندازد. شاه از این برنامه بیزار بود، ولی پس از سفر به ایالات متحده در اردیبهشت ۱۳۴۱ با توجه به نیاز ایران به کمک نظامی ایالات متحده قانع شد که چاره‌ای ندارد جز اینکه این پیشنهاد را بپذیرد زیرا کشورهای دیگر، مثل آلمان، برای نیروهای ایالات متحده مصونیت قائل شده بودند. دولت ایالات متحده آگاه بود که اصرار بر اعطای امتیاز در مورد وضعیت مستشاران نظامی ایالات متحده در ایران به شدت آبرو و اعتبار شاه و دولتش را به مخاطره می‌اندازد. اما پنتاگون مصمم بود. آنها این امتیاز را در سراسر دنیا به دست آورده بودند و در ایران هم می‌بایستی به دست آورند. استوارت راکول^{۲۴}، کاردار ایالات متحده، که مأمور پیشبرد این موافقتنامه با وزارت امور خارجه و مجلس ایران بود گفت: "همیشه این احساس وجود داشت که نه تنها در ایران بلکه در کشورهای خارجی دیگر نظام دادگستری آن

قدر متفاوت است که احتمال بررسی از نظر ما نامناسب، بسیار شدید بود. پس برای مدتی طولانی تلاش کردیم و به ویژه پنتاگون مصر بود که موافقتنامه مربوط به وضعیت نیروهای نظامی ایالات متحده را منعقد کنیم که اجازه می‌داد افراد نظامی در صورت ارتکاب جرمی علیه ایرانیان به جای دادگاه‌های مدنی ایران در دادگاه‌های نظامی ایالات متحده محاکمه شوند.^{۲۵}

تقریباً یک سال طول کشید تا دولت علم در برابر فشار مداوم سفارت ایالات متحده واکنش نشان دهد. در روز ۲۰ اسفند ۱۳۴۱ وزارت امور خارجه ایران یادداشتی برای سفارت ایالات متحده فرستاد مبنی بر اینکه ایران موافقت کرده است "برای اعضای عالی‌رتبه هیئت مستشاران نظامی ایالات متحده که دارای گذرنامه‌های دیپلماتیک هستند ... موقعیت دیپلماتیک قائل شود... تا آنان بتوانند از مصونیت‌ها و مزایای مربوط به آن برخوردار شوند- و درمورد بقیه کارمندان هیئت مستشاران امریکایی هم مطالعاتی در جریان است تا برای آنها هم مزایا و تسهیلاتی بیشتر در نظر گرفته شود و سفارت را بعداً در جریان می‌گذاریم."^{۲۶} در ماه آبان، دولت علم به سفارت یادآور شد که قرارداد وین شامل اعضای عالی‌رتبه مستشاران نظامی که در استخدام دولت ایران هستند، نمی‌شود و بنابراین باید مقاله‌نامه جدیدی در مورد آنها به تصویب برسد. این مسئله به نوبه خود به یک رشته مراودات انجامید که از نظر ایران بیهوده و مسئله‌زا بود. عباس آرام، وزیر امور خارجه ایران، برای پرهیز از بحث در این باره، آن را بیهوده خواند. احمد میرفندرسکی، معاون وزارت امور خارجه در امور پارلمانی و مسئول رسمی پیش

۲۵. استوارت راکول در مصاحبه با حبیب لاجوردی، ۲۰ مه ۱۹۸۷، کمبریج، ماساچوست، مجموعه تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد.

<www.fas.harvard.edu/ioph/baheri.html>

۲۶. هیئت مستشاران نظامی ایالات متحده در ایران (۲)، پیشین، ص. ۵.

سیاست و ترور ۶۹۱

بردن "ماده واحد" در هر دو مجلس، از سفارت امریکا درخواست کرد فهرست افرادی را که لازم می‌داند ایران به آنها مصونیت دیپلماتیک بدهد، ارائه کند.^{۲۷}

در روز ۲۵ دی ۱۳۴۲، دو ماه پیش از این که منصور جانشین علم شود، علم لایحه مربوط به وضعیت مستشاران نظامی را به سنا تقدیم کرد. این لایحه بدون بحث زیادی درباره آن در ۳ مرداد ۱۳۴۳ به تصویب مجلس سنا رسید و به مجلس شورای ملی ارسال شد. در آنجا به دلیل مخالفت هلاکو رامبد، رهبر پارلمانی حزب مردم، و هوادارنش که منصور، نخست وزیر، و دولتش را مورد حمله قرار دادند، توجه عموم را جلب کرد. منصور، برخلاف علم، شخصاً از این لایحه دفاع کرد و اغلب به جای میرفندرسکی در مجلس فرایند قانونی آن را پیش می‌برد. در ماه مهر، مجلس به شور درباره ماده واحد مربوط پرداخت که به دولت اجازه می‌داد "مصونیت‌ها و معافیت‌هایی را که برای کارمندان اداری و فنی در نظر گرفته شده و در بند "و" ماده یک مقاله‌نامه وین آمده، به رؤسا و اعضای هیئت مستشاران ایالات متحده در ایران هم، که بر اساس قرارداد امضاشده در استخدام دولت ایران هستند، تسری دهد". به موجب مواد دیگر این قرارداد، مصونیت‌هایی که برای کارمندان نظامی و غیرنظامی در نظر گرفته می‌شد فقط شامل امور اداری و فنی بود. میرفندرسکی در مجلس اظهار داشت "پس مصونیت‌هایی که شامل این افراد می‌شود، بر خلاف مصونیت‌های کامل دیپلماتیک، محدود هستند." در ضمن میرفندرسکی برای این که این لایحه را ملایم‌تر کند توضیح داد که پیشنهاد دولت به مجلس منحصر به ایران نیست و گروه مستشاران امریکایی در ۳۸ کشور انجام وظیفه می‌کنند "و در تمام آن کشورها آنها بر اساس قراردادهای دوجانبه از مصونیت‌های کارمندان دیپلماتیک

۲۷. احمد میرفندرسکی (در مصاحبه با احمد احرار)، در همسایگی خرس: دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از سوّم شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، لندن، مرکز کتاب، ۱۹۹۸، ۵۰-۶۸، ۵۷ (برای مصونیت)، ۵۹ (برای رامبد).

برخوردارند.^{۲۸} او خطوط کلی انواع قراردادها - دوجانبه مثل قرارداد با یونان و چندجانبه مثل قرارداد با ناتو و سیتو - را شرح داد. نکته اش این بود که همان گونه که وی بارها گفته بود "و همان گونه که در ماده ۳۷ قرارداد وین ذکر شده بود ابطال صلاحیت قضایی در امور جنایی به هیچ رو مبطل صلاحیت مقامات کشور میزبان در مورد مسئولیت‌های مدنی، پرداخت غرامت‌ها، جبران خسارت‌ها در مواردی که اعمال آنها فراتر از وظایف‌شان باشد، نیست."^{۲۸}

این لایحه در ۲۱ مهر ۱۳۴۳، پس از بحثی پر سروصدا با ۷۴ رأی موافق در برابر ۶۱ رأی مخالف به تصویب رسید^{۲۹}، که شمار آرای مخالف به شکلی غیرعادی زیاد بود. راکول این نزدیک بودن آرای موافق و مخالف را ناشی از آن دانست که رهبران حزب حاکم ایران نوین در مجلس کنترل اعضای خود را از دست داده بودند. اعتماد منصور و دیگر رهبران به خودشان حالتی کاذب داشت و بنابراین نتوانستند حمایت اعضا را جلب کنند. در حدود ۵۰ نفر از وکلای حزب ایران نوین در آن روز حضور نداشتند و از میان آن هائی که حضور داشتند دست کم ۱۲ تن مخالف دولت رأی دادند. دادن رأی مخالف به لایحه دولت به دلیل اتخاذ شیوه رأی‌گیری مخفی آسان شده بود. افزون بر این، حزب مردم، که جناح مخالف و مستقل را تشکیل می‌داد، نخست وزیر را در حالت دفاعی قرار داد. یکی از نمایندگان با استناد به ماده ۷۱ قانون اساسی و ماده ۱۱ منشور حقوق بشر، این لایحه را غیرقانونی اعلام کرد. به گفته استوارت راکول این شایعه در محافل حزب ایران نوین پراکنده بود که علم، نخست وزیر پیشین، از این مخالفت‌ها پشتیبانی می‌کند. گفته می‌شد حسن ارسنجانی، وزیر پیشین کشاورزی، سخنرانی مربوط به قانون اساسی سرتیپ‌پور را نوشته و محمد باهری، وزیر

۲۸. مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۱ مهر ۱۳۴۳، جلسه ۱۰۴.

سیاست و ترور ۶۹۳

پیشین دادگستری، هم کمک کرده بود.^{۳۰} این شایعه‌ها از یک سو به این دلیل که وکلا به نقل دقیق ماده‌ها و موارد مخالف با این لایحه پرداختند، و از سوی دیگر به دلیل دفاع نه چندان پرشور دولت، شدت گرفت. میرفندرسکی که مسئول پیشبرد این لایحه در مجلس بود به آنچه می‌گفت از ته قلب اعتقاد نداشت. گروه مخالف چند حک و اصلاح را پیشنهاد کرد که رأی نیاورد ولی موقعیت‌هایی برای مخالفت با این لایحه ایجاد کرد. آنچه دولت را بیشتر تضعیف کرد گزارشی در مطبوعات روز پیش بود که یکی از نظامیان امریکایی یک نفر راننده تاکسی را مجروح کرده است.^{۳۱} اگر این قانون تصویب می‌شد آن راننده تاکسی برای اجرای عدالت باید به کجا مراجعه می‌کرد؟ "پس اگر یک نظامی معمولی امریکایی "توی گوش یک سرلشکر ایرانی می‌زد از مجازات مصون می‌ماند؟"^{۳۲}

منصور بعدها در پاسخ به پرسش راکول گفت که از شاه در این مورد خواسته و شاه موافقت کرده که در فعالیت‌های احزاب مخالف در مجلس دخالت نکند،^{۳۳} و راکول معتقد بود که این کار به مخالفان شهادت بخشید. او به راسک، وزیر امور خارجه نوشت، آن روز برای شاه و منصور روز بدی بود.^{۳۴}

30. Rockwell to Washington, No. 448, 27 October 1964,

همچنین نگاه کنید به، هیئت مستشاران نظامی امریکا در ایران (۲)، دانشجویان خط امام، پیشین. صص. ۸۷-۸۶.

31. To Secretary of State, Embtel 398, October 14, 1964.

همچنین نگاه کنید به: ، هیئت مستشاران نظامی امریکا در ایران (۲)، دانشجویان خط امام، پیشین. ص. ۷۸.

۳۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۱ مهر ۱۳۴۳، جلسه ۱۰۴.

33. Memorandum for the Files, October 29. 1964.

همچنین نگاه کنید به: ، هیئت مستشاران نظامی امریکا در ایران (۲)، دانشجویان خط امام، پیشین. ص. ۹۲.

34. . To Secretary of State, Embtel 398, October 14, 1964.

همچنین نگاه کنید به: ، هیئت مستشاران نظامی امریکا در ایران (۲)، دانشجویان خط امام، پیشین. ص. ۷۸.

این لایحه، منصور را که به نظر می‌رسد هرگز درست نمی‌دانست لایحه چه می‌خواهد^{۳۵} و همچنین شاه را هدف حملات مخالفان قرار داد. در روز ۴ آبان ۱۳۴۳، روز تولد شاه، خمینی برای انتقاد از آن لایحه شاه را مورد حملات خود قرار داد. "اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد بازخواست می‌کنند و اگر چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، بزرگترین مقام را زیر بگیرد، هیچ کس حق تعرض ندارد. چرا؟"^{۳۶} و گفت همه این‌ها به خاطر این وام ناچیز ۲۰۰ میلیون دلاری است. "دویست میلیون دلار... در ظرف ۵ سال به منظور هزینه‌های نظامی به دولت ایران وام بدهند و در ظرف ده سال ۳۰۰ میلیون دلار پس بگیرند. یعنی صد میلیون دلار از ایران در ازای این وام سود بگیرند. مع ذلک ایران را برای این دلارها فروختند، استقلال ما را فروختند، ما را جزو دول مستعمره حساب کردند، ملت مسلمان ایران را در دنیا از وحشی‌ها عقب مانده تر معرفی نمودند." او گفت تمام اینها به این خاطر رخ داد که روحانیان آنجا نبودند تا از آبروی مردم دفاع کنند. او به ارتش، سیاستمداران، کاسبکاران و علما هشدار داد که این حکومت هنوز خواب و خیال‌های زیادی برای نابود کردن ایران در سر می‌پروراند. او از رهبران مسلمان خواست به کمک ایران بیایند و گفت شاه بهتر است "همین امروز" به خودش کمک کند. "امروز تمام گرفتاری ما از آمریکاست تمام گرفتاری ما از اسرائیل است اسرائیل هم از آمریکاست این وکلا هم از آمریکا هستند این وزرا هم از آمریکا هستند همه دست نشانده آمریکا هستند اگر نیستند چرا در مقابل آن نمی‌ایستند داد بزنند!". "تمام این قوانین مثل خود حکومت بر خلاف قانون اساسی است زیرا از اول مشروطه تا به حال ماده ۲ متمم قانون اساسی هرگز رعایت

35. Rockwell, Confidential Memorandum for Files, November 2, 1964, *ibid*, pp. 116-118.

سیاست و ترور ۶۹۵

نشده است.^{۳۷} او سخنرانی خود را با دعا به درگاه خداوند برای نابود کردن افرادی به پایان رساند که "به این آب و خاک، اسلام و قرآن خیانت می‌کنند."^{۳۸}

خمینی در روز ۱۳ آبان دستگیر شد و او را به ترکیه تبعید کردند. ساواک اعلام کرد تبعید وی لازم بود زیرا حضور او "علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد."^{۳۹} پیامدهای فعالیت‌ها و تبعید خمینی به شکل یک رشته ترورها، به ویژه در مورد منصور و شاه، ادامه یافت ولی به هر حال خمینی تا یک دهه بعد از ذهن مردم دور شد. سال‌های بعد پرمخاطره بود، اما موفقیت شاه و انقلاب سفید مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار داد. شاه به موقعیت و سیاست‌های خود اعتماد بیشتری پیدا کرد. او به وزرای خود گفت لایحه مربوط به مصونیت قضایی مستشاران امریکایی در ایران مورد بحث و اختلاف نظر بود ولی به موقعیت او لطمه‌ای وارد نیامد.^{۴۰}

فداییان پیرو نواب صفوی پیش از اقدام به ترور همیشه از یک یا چند مرجع درخواست فتوا می‌کردند. پس از سخنرانی خمینی در مورد قانون مصونیت قضایی مستشاران نظامی، و به قول او "کاپیتولاسیون جدید"، پیروانش تصمیم گرفتند به اقداماتی بیش از توزیع رساله و جزوه توسل جویند. جمعیت‌های

۳۷. همان، ماده مورد نظر مقرر می‌داشت که گروهی پنج نفره از مجتهدان باید بر تطابق قراردادها با قوانین اسلام نظارت می‌کردند.

۳۸. همان، ص. ۴۶۸.

۳۹. همان، ۱۸۰.

40. Memorandum for the File, Meeting of the Ambassador with the Shah, September 17, 1964.

همچنین نگاه کنید به:، هیئت مستشاران نظامی امریکا در ایران (۲)، دانشجویان خط امام، پیشین، ص. ۲۰.

مؤتلفه اسلامی توسعه یافتند، هر جمعیت متشکل بود از ده عضو، که یکی از آنها به عضویت در گروه بالاتر انتخاب می شد و یکی از میان این گروه بالاتر نیز به شورای مرکزی می پیوست. این شورا به دنبال اعضای در جمعیت‌های رده پایین تر بود که مشتاق پذیرش مأموریت‌های دشوار باشند و حتی زندگی خود را به خاطر آرمان این جمعیت‌ها به خطر اندازند. این افراد در گروه‌هایی خاص سازماندهی می شدند و یک یا دو عضو ارشد به عنوان رابط بین آن گروه‌ها تعیین می شدند. در مورد منصور، حاج محمد نراقی و حاج صادق ایمانی به عنوان نمایندگان شورا تعیین شدند. گروه ترور متشکل بود از محمد بخارایی، رضا صفار هرنندی، مرتضی نیک‌نژاد و علی اندرزگو که در مورد فنون شبه‌نظامی و استفاده از سلاح‌ها آموزش خاصی دیده بودند. به گفته برادر ایمانی "زمانی که امام خمینی به توده مردم توضیح داد که برای مبارزه موفقیت‌آمیز با رژیم باید دست به اقداماتی نامتعارف بزنند، اعضای این جمعیت به این نتیجه رسیدند که مبارزه مسلحانه پاسخی مناسب به این درخواست است. ولی دیگران هنوز با مفهوم مبارزه مسلحانه آشنا نبودند و آن را عاقلانه نمی دانستند و حتی برخی آن را مخالف با اسلام می دانستند. ما جواب می دادیم که ما هرگز بدون اجازه مرجع و ولی فقیه اقدام نمی کنیم."^{۴۱} به گفته اسدالله بادامچیان، یکی از پیروان خمینی و فعالان در دوره انقلاب، "در مورد اعدام انقلابی شاه یا منصور هم اجازه علما لازم بود. از امام پیش از تبعید در این مورد سؤال شده بود ولی او توصیه کرده بود که هنوز زمان برای این کار مناسب نیست. امام آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله مطهری را مأمور کرده بود که در غیاب او از جانب وی سخن بگویند. از آنها

۴۱. در مورد نشر مفهوم مبارزه مسلحانه در دهه ۱۳۴۰ نگاه کنید به "ساواک" فصل ۱۷.

سیاست و ترور ۶۹۷

سؤال شد و آنها تأیید کردند. سرانجام آیت‌الله سید محمد هادی میلانی، یکی از مراجع تقلید این اقدام را تجویز کرد.^{۴۲}

علما چنین مجوزهایی را به آسانی صادر نمی‌کردند. اغلب آنها ابا داشتند از اینکه اظهاری صریح بکنند هر چند به طور کلی این گونه قصدها را می‌ستودند و این گونه اقدام‌ها را منع نمی‌کردند. کسانی که بنا بود به شهادت برسند، از آیت‌الله میلانی در مورد قتل منصور خواستند که به صراحت به آنها پاسخ گوید: "لطفاً به صراحت به ما بگویید که آیا باید دست به این اقدام بزنیم یا نه، نخست در برابر باریتعالی پاداش می‌گیریم و دوم مسئولیتی بر شانه‌ماست که باید در دنیای آخرت پاسخگوی آن باشیم." میلانی پاسخ داد: "در مورد منصور این در واقع کار درستی است و از نظر شرع هم کار باارزشی است." تقی خاموشی، مخاطب میلانی، به این نتیجه رسید که پس از دریافت این پاسخ صریح "آنها وظیفه داشتند که، با توجه به کلام امام، اقدام کنند."^{۴۳}

منصور را در روز اول بهمن ۱۳۴۳، تقریباً سه ماه پس از تصویب قانون مصونیت قضایی مستشاران امریکایی، در برابر مجلس کشتند. قاتلان سه جا را در نظر گرفته بودند، مسجد مجد، تعاونی ارتش، و مجلس. هر چند از نظر آنها مسجد بی‌خطرترین مکان برای این کار بود، تصمیم گرفتند منصور را در برابر مجلس به قتل برسانند تا بر ارتباط این اقدام با قانونی که به خاطر آن منصور کشته می‌شد، تأکید شود. صبح روز ترور آنها از خانه امن خود، به رهبری صادق ایمانی که رابط شورای مرکزی بود، عازم مجلس شدند. اتوموبیل تشریفاتی

۴۲. عبد خدایی، پیشین.

۴۳. همان.

نخست وزیر سر ساعت ۱۰ در برابر مجلس ایستاد. محمد بخارایی، در حالی که عرض حالی در دست داشت، به آن اتومبیل نزدیک شد. منصور از اتومبیل بیرون آمد و دستش را دراز کرد تا عرض حال را بگیرد. قاتل سه بار به او شلیک کرد، دو بار به شکمش و یکبار به گلویش. منصور روی زمین افتاد. بخارایی می‌خواست فرار کند ولی دستگیر شد. نشانی مکتوب روی کاغذی در جیب بخارایی باعث شد پلیس دو تن از همکاران او - نیک‌نژاد و صفار هرندی - را شناسایی و همان روز دستگیر کند. دیگران را کمی بعد گرفتند.^{۴۴}

استوارت راکول، که از طرف دولت ایالات متحده مأمور پیشبرد لایحه مصونیت قضایی مستشاران نظامی امریکا بود، فکر می‌کرد که منصور از روی ساده‌دلی از آن پشتیبانی می‌کرد. "برای اینکه کابینه های ایران را وادار به موافقت با این لایحه کنیم با مشکل روبرو بودیم. تا زمانی که منصور نخست وزیر شد هیچ دولتی موافقت نکرد. احساس من این است که این کار به بهای جاننش تمام شد زیرا... عوامل سنتی... احساس می‌کردند که ایران بخشی از حاکمیت خود را تسلیم قوای خارجی کرده است و او به عنوان عامل این کار مسئول است."^{۴۵} به گفته راکول، منصور نه قرارداد وین را خوانده بود و نه به درستی می‌فهمید که به موجب آن قرارداد اگر یک نفر نظامی امریکایی، به صورت عمدی یا اتفاقی، یک نفر ایرانی را بکشد، برای محاکمه به دادگاهی ایرانی معرفی نمی‌شود.^{۴۶}

۴۴. همان.

۴۵. استوارت راکول، در مصاحبه‌ای ضبط شده با حبیب لاجوردی، پیشین.

۴۶. همان.

سیاست و ترور ۶۹۹

صبح روز ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ مثل همیشه آغاز شد. شاه بنا بود از سکونتگاه شخصی خود به میدان کاخ برود، از آن میدان کوچک عبور کند و از آنجا به دفتر خود در کاخ مرمر برود و سر ساعت ۹ در آنجا حاضر باشد. در آنجا طبق معمول بنا بود از سوی سپهبد مرتضی یزدان پناه ژنرال آجودان، سر تیپ محسن هاشمی نژاد فرمانده گارد، حسین علی لقمان ادهم رئیس تشریفات، و آجودان نظامی آن روز استقبال شود و گارد احترام هم مثل هر روز وقتی از اتومبیل خارج می‌شود به او ادای احترام کند. عادت شاه این بود که پیش از ورود به دفترش نخست گزارش سر تیپ هاشمی نژاد را گوش کند. ساعت از نه گذشت ولی شاه که معمولاً وقت شناس بود، دیر کرده بود. هاشمی نژاد به سوی کاخ سکونتگاه شاه در آن سوی میدان راه افتاد تا ببیند دلیل این تأخیر شاه چیست. همین که وارد باغ شد، شاه را دید که از پله‌ها پایین می‌آید. او به طرف شاه رفت و به دستور وی همان جا گزارش خود را داد. پس از آن شاه با اتومبیل از در باغ بیرون و به سوی دفترش رفت؛ هاشمی نژاد هم پشت اتومبیل به سوی دفتر خودش روان شد که نزدیک در باغ و داخل محوطه کاخ مرمر بود. هاشمی نژاد به محض ورود به دفترش صدای شلیک چند گلوله شنید. او به سوی ساختمان اصلی دوید. از در نیمه‌باز وارد ساختمان شد. در آنجا دید که استوار باباییان روی زمین افتاده، تیرخورده ولی هنوز زنده است و سلاحش را در دست دارد، چند متر آن طرف‌تر هم استوار لشکری کنار دفتر شاه افتاده و مرده بود، و سرباز رضا شمس‌آبادی هم روی زمین افتاده و مرده بود و مسلسلش هم کنارش بود. هاشمی نژاد به داخل دفتر شاه دوید، ولی شاه آنجا نبود. او سپس با عجله وارد اتاق کناری، آبدارخانه، شد و شاه را دید که کنار سماور جوشان آشفته ولی بر خود مسلط ایستاده بود.

۷۰۰ زندگی و زمانه شاه

شاه آن روز شانس آورده بود. تأخیر نامعمول و دور از انتظار او ضارب را گیج کرده بود. با ورود شاه، سپهبد یزدان پناه به گارد احترام فرمان خیردار داد، ولی شاه مستقیم به سوی ساختمان رفت، زیرا گزارش روزانه هاشمی نژاد را قبلاً شنیده بود. شمس‌آبادی زمانی شلیک کرد که شاه تقریباً از در تو رفته بود و تیرش به هدف نخورد. شمس‌آبادی در حال شلیک با مسلسل خود پشت شاه دوید ولی استوار بابایان که پیش از شمس‌آبادی وارد ساختمان شده بود، او را هدف گلوله قرار داد. بابایان هشت تیر شلیک کرده بود که شش‌تای آن به شمس‌آبادی خورده بود. در داخل کاخ شمس‌آبادی و استوار لشکری به هم شلیک کردند، دو تیر دیگر هم به شمس‌آبادی اصابت کرد ولی او توانست پیش از این که خودش بمیرد، استوار لشکری را بکشد و استوار بابایان را به شدت زخمی کند. در این میان شاه که صدای گلوله‌ها را شنیده بود که کم کم به دفترش نزدیک‌تر می‌شد وارد آبدارخانه مجاور دفتر خود شده بود.

سؤقصده به جان شاه در پی ترور منصور صورت گرفت. بنابراین امکان داشت انعکاس‌های سیاسی مهمی داشته باشد. دربار شاهنشاهی اعلام کرد که این تیراندازی کار سربازی دیوانه بوده است. در واقع فداییان اسلام شمس‌آبادی را در همان گروه بنیادگرایی آموزش داده بودند که قتل منصور را طراحی کرده بود. دو استواری که به هلاکت رسیدند بخشی از گروه گارد شاهنشاهی بودند که برای حفظ جان شاه، شهبانو و فرزندان آنها آموزش مخصوص دیده بودند. این رویداد پیامدهای بزرگی برای گارد و به‌ویژه فرمانده آن، هاشمی‌نژاد در بر داشت. سپهبد یزدان پناه، ژنرال آجودان شاه، از هاشمی‌نژاد بازخواست کرد و توضیح خواست که چگونه چنین اتفاقی افتاد؟ شهبانو می‌خواست بداند چه کسی مقصر است. هاشمی‌نژاد انتظار داشت برکنار، یا تنزل درجه پیدا کند یا دست کم توبیخ شود.

سیاست و ترور ۷۰۱

وظیفه اصلی گارد حفاظت از شاه، شهبانو و سایر افراد خاندان سلطنتی بود. اما در محوطه سکونت خاندان سلطنتی، جلوی در دفتر شاه، یکی از اعضای گارد که وظیفه اش حفاظت از جان شاه بود به وی سؤ قصد کرده بود. "این قانون را در ارتش داریم که می گوید فرمانده واحدها مسئول اقدامات و عملیات خوب یا بد آنهاست. من این وظیفه را داشتم و مسئول بودم." ^{۴۷}

به هر حال آن روز آنقدر که هاشمی نژاد تصور کرده بود برایش فاجعه آمیز نبود. شاه پس از نیم ساعت استراحت برنامه روزانه خود را آغاز کرد و عباسعلی خلعتبری را که در آن زمان مدیر کل ستو بود و رئیس کل قوای پاکستان را که برای دیداری نظامی به ایران آمده بود، به حضور پذیرفت. منوچهر گودرزی هم که در آن زمان مسئولیت سازمان امور اداری و استخدامی کشور را به عهده داشت بنا بود در ساعت یازده شرفیاب شود. وی پس از رسیدن به کاخ خبر سؤ قصد را شنید و از هرگز قریب، رئیس کل تشریفات دربار، درخواست کرد برنامه شرفیابی وی را که تصور می کرد لغو شده است به وقت دیگری موکول کند. قریب موضوع را به شاه گزارش داد و دستور گرفت که گودرزی را به دفتر وی راهنمایی کند. گودرزی بعدها گفت: "از این که شاه را این قدر آرام دیدم تعجب کردم. او آنچه را رخ داده بود توضیح داد انگار هیچ ربطی به او نداشته است و بعد به گزارش من گوش کرد." ^{۴۸} نزدیک ظهر به اطلاع هاشمی نژاد رساندند که ساعت ۲ بعدازظهر خود را به حضور شاه معرفی کند. او بعدها گفت "مطمئن بودم که اعلیحضرت مرا به خاطر آنچه رخ داده بود سرزنش می کنند." اما شاه در مورد سازماندهی گارد از او سؤال کرده بود و به هنگام مرخص کردن

۴۷. بنیاد مطالعات ایران، مصاحبه با سرلشکر محسن هاشمی نژاد، مارس و آوریل ۱۹۸۹، صص. ۴۱-۲.

۴۸. گفتگو با منوچهر گودرزی، ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۴.

۷۰۲ زندگی و زمانه شاه

وی به او گفته بود: "خوب، گارد ما امروز وظیفه‌اش را خوب انجام داد." از نظر هاشمی نژاد این خبر خوشی بود. "معتقدم اعلیحضرت به حکم غریزه می‌دانست که همه می‌خواهند سر به تن من نباشد. او از افراد گارد تشکر کرد تا همه بفهمند که او هنوز به من و به گارد اعتماد دارد."^{۴۹} هاشمی نژاد بخت خوش خود را مدیون دو استواری بود که در راه نجات پادشاه خود جان باختند.

۴۹. بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با سپهد محسن هاشمی نژاد، پیشین، صص ۲۲-۲.

